



آزمون‌یار

متون فقه قضاوت

بر اساس منابع جدید ۱۴۰۲

استخدامی جذب تصدی منصب قضا

■ شرح و ترجمه کتاب لعمه همراه با ارائه نکات مهم آزمونی

■ مجموعه سوالات آزمونی با پاسخنامه کاملاً تشریحی

■ همراه با سوالات تألیفی براساس منابع جدید با پاسخنامه

مؤلف: مهدی بابازاده

انتشارات
اندیشه‌ارشد



۵	باب اول: کتاب القضا
۲۵	باب دوم: کتاب الشهادات
۳۷	باب سوم: کتاب المتاجر
۹۱	باب چهارم: کتاب الاجاره
۱۰۱	باب پنجم: کتاب الوكاله
۱۰۹	باب ششم: کتاب الشفعه
۱۱۵	باب هفتم: کتاب الوصايا
۱۲۷	باب هشتم: کتاب الدين
۱۳۳	باب نهم: کتاب الرهن
۱۴۳	باب دهم: کتاب الضمان
۱۴۷	باب یازدهم: کتاب الصلح
۱۵۳	باب دوازدهم: کتاب النکاح
۱۹۱	باب سیزدهم: کتاب الحدود
۲۲۹	باب چهاردهم: کتاب القصاص
۲۴۷	باب پانزدهم: کتاب الديات
۲۷۳	سوالات سنوات و تألیفی

کتاب القضا	باب اول
-------------------	----------------

و هو وظيفة الامام او نائبه

قضاوت کردن وظیفه امام یا نائب ایشان می باشد

و في الغيبة ينفذ قضا الفقيه الجامع لشرايط الافتاء

در عصر غیبت امام قضاوت کردن فقیهی که جامع شرایط فتوا دادن می باشد، نافذ است

فمن عدل عنه الى قضاة الجور كان عاصيا

و اگر کسی در مراعات خود از رجوع کردن به فقیه جامع شرایط سر باز زند و به قضات جور رجوع کند گناهکار می باشد

نکته مهم

۱- در زمان حضور امام قضاوت کردن وظیفه امام یا نائب خاص ایشان می باشد

۲- در عصر غیبت امام، قضاوت کردن فقیهی که دارای شرایط افتاء یعنی فتوا دادن می باشد

۳- نافذ است

۴- اگر کسی در عصر غیبت، در مراعات خود به جای رجوع کردن به فقهایی که شرایط فتوا

۵- فتوا دادن را دارند به قضات جور رجوع کند گناهکار و فاسق می باشد

۶- منظور از قضات «جور» یعنی قاضی که شرایط فتوا دادن را دارا نیست

و تثبت ولاية القاضي بالشياع او بشهادة عدلين

منصوب بود قاضی از طرف امام به نصب خاص یعنی در زمان حضور امام از دو راه ثابت می شود و انسان از دو طریق می تواند علم پیدا کند که فلان قاضی از طرف امام نصب شده است که عبارت است از اینکه یا از طریق شیاع ثابت می شود به این معنا که خبر دادن گروهی به اینکه فلان قاضی از طرف امام منصوب است و انسان ظن به صدق گفتارشان داشته باشد و یا از طریق شهادت دو مرد عادل

نکته مهم

طرق اثبات منصوب بودن قاضی از طرف امام به نصب خاص

۱- شیاع

۲- شهادت دو مرد عادل

و لابد من الكمال و العدالة و اهلية الافتاء و الذکورة و الكتابة و البصر الا فی قاضی التحکیم

قاضی منصوب از طرف امام باید کامل باشد کمال از طریق بلوغ و عقل و حلال زاده بودن حاصل می شود و عادل می باشد، شرایط و اهلیت فتوا دادن را نیز دارا باشد و همچنین مرد باشد و توانایی بر نوشتن را داشته باشد و از بینایی هم برخوردار باشد، همه شرایط یاد شده در هر قاضی معتبر است جز قاضی تحکیم

نکته مهم

شرایط قاضی منصوب از طرف امام

۱- کمال از نظر بلوغ، عقل و حلال زادگی

۲- عدالت

۳- اهلیت فتوا

۴- مرد بودن

۵- قدرت بر نوشتن

۶- بینایی

نکته مهم

منظور از عدالت یعنی شعیه دوازده امامی باشد

نکته مهم

قاضی تحکیم کسی است که با وجود قاضی منصوب از سوی امام دو طرف دعوا به قضاوت او میان خود رضایت می دهند و فقط در زمان حضور امام می توان به قاضی تحکیم رجوع کرد

نکته مهم

۱- منظور از اینکه گفته می شود «همه شرایط یاد شده در هر قاضی معتبر است جز قاضی تحکیم» یعنی اینکه قاضی تحکیم فقط شرط منصوب بودن از طرف امام را دارا نمی باشد همه شرایط قضاوت را دارد جز اینکه قاضی تحکیم منصوب از طرف امام نیست و با رضایت اصحاب دعوا، قضاوت را عهده دار شده است

و يجوز ارتزاق القاضي من بيت المال مع الحاجة

جایز است برای قاضی ارتزاق و روزی خوردن از بیت المال البته در صورت نیاز قاضی به روزی خوردن از بیت المال

و لا يجوز الجعل من الخصوم

برای قاضی جایز نیست از طرفین دعوا جعل دریافت کند

نکته مهم

۱- روزی خوردن از بیت المال با دریافت حقوق ماهیانه ثابت و مقرر تفاوت دارد، روزی خوردن از بیت

المال یعنی شخص به قدر نیاز از بیت المال ارتزاق کند

۲- جُعِلَ یعنی اینکه قاضی بگوید هر کسی برای قضاوت کردن نزد من بیاد فلان مقدار از طرفین می‌گیرم

و المرتزقة المودن و القاسم و الكاتب و معلم القران

افرادی که می‌توانند از بیت المال ارتزاق کنند عبارت است از اذان گو می‌باشد کسی که کارش تقسیم کردن اموال شرکا و صاحبان حق کی می‌باشد و نویسنده‌ی که برای امام می‌نویسد و معلم قران

و الاداب و صاحب الديوان و الوالی بیت المال

و همچنین معلم آداب مانند معلم ادبیات و متولی بیت المال

■ آیین دادرسی

اول: برابری میان دو طرف نزاع

و يجب على القاضي التسوية بين الخصمين في الكلام و السلام

بر قاضی واجب است با طرفین دعوا بصورت یکسان رفتار کند در سخن گفتن و سلام کردن بر آنها

و النظر و انواع الاكرام و انصات

در نگاه کردن به آنها که به طور یکسان به طرفین دعوا نگاه کند و سایر انواع احترام و نیز در سکوت کردن و گوش دادن به سخن آنها

و له ان يرفع المسلم على الكافر في المجلس

برای قاضی جایز است که مسلمان را در نشستن بر کافر برتری دهد

و ان يجلس المسلم مع قيام الكافر

و نیز برای قاضی جایز است مسلمان را بنشاند و کافر را سرپا نگه دارد

و لا تجب التسوية في الميل القلبي

و ولی مساوات در میل قلبی واجب نیست

📌 نکته مهم

بر قاضی واجب است در موارد زیر با طرفین دعوا بطور یکسان رفتار کند

۱- در سخن گفتن

۲- در سلام کردن به طرفین دعوا و پاسخ سلام آنها را دادن

۳- نگاه کردن و سایر موارد اکرام

۴- در سکوت کردن و گوش دادن به سخن آنها و رعایت انصاف

📌 نکته مهم

قاضی می‌تواند در نشستن، مسلمان را بر کافر برتری دهد و همچنین برای قاضی جایز است مسلمان

را بنشانند و کافر را سرپا نگه دارد

✍ نکته مهم

برابری در میل قلبی بین طرفین دعوا واجب نیست

دوم: شیوه شنیدن سخن طرفین دعوا

❧ و اذا بدر احد الخصمين بالدعوى سمع منه

اگر یکی از طرفین دعوا در طرح نزاع سبقت گرفت، قاضی باید از او بشنود

❧ و لو ابتدرا سمع من الذی علی یمین صاحبه

و اگر هر دو همزمان به طرح دعوا اقدام کردند قاضی باید ابتدا از کسی سمت راست دیگری است بشنود یعنی اگر طرفین دعوا کنار هم که نشسته‌اند کسی که سمت راست طرف دیگری است شروع می‌کند به طرح دعوا

سوم: شیوه به سخن درآوردن طرفین دعوا

❧ و اذا سکتا فلیقل لیتکلم المدعی منکما او تکلما

اگر دو طرف دعوا ساکت باشند قاضی می‌تواند بگوید هر کدام از شما که مدعی است سخن بگوید یا بگوید سخن بگویند

❧ و بکره تخصیص احدهما بالخطاب

و اگر یکی از طرفین دعوا را بصورت مشخص خطاب قرار دهد و بگوید حرف بزن، کراهت دارد

■ محرمات قاضی

❧ تحرم الرشوة فتجب اعادتها و تلقین احد الخصمین حجة

گرفتن رشوه بر قاضی حرام است و واجب است آن را به صاحبش بازگرداند همچنین یاد دادن راه استدلال به یکی از طرفین دعوا حرام است

✍ نکته مهم

موارد زیر بر قاضی حرام است

۱- رشوه گرفتن

۲- یاد دادن راه استدلال به هریک از طرفین دعوا

چهارم: صدور حکم

❧ فان وضع الحكم لزم القضاء اذا التسمه المقضى له

اگر حکم واضح بود که حق با کیست و یا صاحب حق درخواست صدور حکم کند بر قاضی واجب است که حکم را صادر کند

❧ يستحب ترغيبهما فی الصلح

بر قاضی مستحب است که قبل از صدور حکم، طرفین نزاع را نصیحت کند و آنان را به سازش دعوت کند

مواردی که بر قاضی مکروه است

❧ و یکره ان یشفع فی اسقاط او ابطال

بر قاضی مکروه است که پس از صدور حکم و ثابت شدن حق در مورد اسقاط حق صاحب حق وساطت کند که صاحب حق از حق خود گذشت کند یا اینکه قبل از قضاوت کردن و صدور حکم از مدعی بخواهد که ادعای خود را ابطال کند و از ادعایش دست بردارد

❧ و یتخذ حاجباً وقت القضاء

از جمله مکروهات قاضی در هنگام قضاوت، گماردن دربار می باشد

❧ او یقضی مع اشتغال القلب بنعاس او هم او غضب او جوع

یا در حالی که مشغولیت قلبی دارد و این مشغولیت قلبی یا به دلیل چرت زدن یا هم غم داشتن و یا خشمگین بودن و یا در حال گرسنگی قضاوت کردن می باشد

🔖 نکته مهم

مواردی که بر قاضی مکروه است

- ۱- پس از صدور حکم و ثابت شدن حق، وساطت برای ساقط کردن حق صاحب حق که از حق
- ۲- از حق خود گذشت کند کراهت دارد
- ۳- یا قبل از روشن شدن حق، در مورد باطل کردن ادعای مدعی وساطت کند که مثلاً مدعی از ادعایش دست بردارد
- ۴- دربار گماردن به هنگام قضاوت
- ۵- مشغولیت قلبی به دلیل چرت زدن یا قضاوت کردن در حال
- ۶- در حال هم و غم داشتن و یا خشمگین بودن و یا گرسنگی

■ کیفیت قضاوت کردن

❧ المدعی هو الذی یترک لو ترک و المنکر مقابله

تعریف مدعی عبارت است از اینکه مدعی کسی است که اگر دعوا را رها کند رها می شود یعنی دیگر کسی با او کاری ندارد برخلاف منکر که اگر دعوا را رها کند رها نمی شود و باید پاسخگو باشد

■ پاسخ مدعی علیه

❧ و جواب المدعی علیه اما اقرار او انکار او سکوت

پاسخ مدعی علیه یا اقرار به حق مدعی است یا انکار و یا سکوت

اول: اقرار

❧ فالأقرار یمضی مع الکمال

اقرار در صورتی نافذ است که مقر دارای کمال باشد

❧ ولو التمس كتابة اقراره كتب و اشهد مع معرفته

اگر مدعی نوشتن اقرار مدعی علیه را درخواست کند بر قاضی لازم است که اقرار را بنویسد و بر آن نیز شاهد بگیرد البته به شرط اینکه حاکم خودش مدعی علیه را بشناسد

❧ او شهادة عدلين بمعرفة او اقتناعه بحلیته

یا دو نفر عادل شهادت دهند که او را می‌شناسند و یا حاکم به نوشتن شکل و صفات ظاهری او بسنده کند

■ ادعای تنگدستی مدعی علیه

❧ فان ادعی الاعسار و ثبت صدقه بينة مطلعة علی باطن امره

اگر مدعی علیه ادعای اعسار کند صدق گفتارش با شهادت بینة که از باطن حال او آگاه باشد ثابت می‌شود
❧ او بتصدیق خصمه

یا اینکه ادعای اعسار با تصدیق طرف مقابل دعوا ثابت می‌شود

❧ او کان الدعوی بغیر مال و حلف و ترک

اگر اصل دعوا غیر مالی باشد مثلاً به واسطه جنایتی دیه بر او واجب شده باشد یا اینکه به واسطه اتلاف مالی، ضمان بر عهده او ثابت شود در این صورت ادعای اعسار از او پذیرفته می‌شود و مدعی علیه که ادعای اعسار کرده است قسم می‌خورد و باید رها شود و مهلت داده می‌شود

🖋 نکته مهم

علت اینکه گفته شد اگر مدعی علیه ادعای اعسار کرد در صورتی که اصل دعوا غیر مالی باشد صرف قسم خوردن آزاد می‌شود این است که وقتی اصل دعوا غیر مالی است، اصل بر نداشتن مال و اعسار می‌باشد بنابراین حرف مدعی علیه موافق با اصل است و منکر محسوب می‌شود بنابراین صرفاً باید قسم بخورد برخلاف جایی که اصل دعوا مالی است اصل بر بقا مال می‌باشد بنابراین حرف مدعی اعسار مخالف با اصل می‌باشد زیرا اصل بر بقا مال است در این صورت یا باید بینة اقامه کند یا طرف مقابل ادعای او را در اعسار تصدیق کند

🖋 نکته مهم

اگر مدعی علیه پس از محکوم شدن ادعای اعسار کرد، ادعای او از دو طریق ثابت می‌شود

۱- اقامة بينة

۲- تصدیق طرف مقابل دعوا در اینکه او معسر می‌باشد

❧ و الا حبس حتی یعلم حاله

اگر ادعای اعسار به هیچ وجه ثابت نشود به این معنا که مدعی علیه بر ادعای اعسار خود بی‌بینه اقامه نکند و طرف مقابل دعوا نیز ادعای او را تصدیق نکند و خواه غیر مالی و در جایی که و اصل دعوا مالی نبود و مدعی علیه قسم نخورد باید حبس شود تا وضعیت مالی او روشن شود

دوم: انکار

❧ اما الانکار: فان كان الحاكم عالما قضی بعلمه و الا طلب البينة

اگر مدعی علیه انکار کرد در صورتی که حاکم عالم به حق باشد طبق علمش قضاوت می‌کند در غیر این صورت یعنی اگر حاکم عالم به حق نبود از مدعی طلب بی‌بینه می‌کند

نکته مهم

قاضی می‌تواند بر اساس علمش چه در حق الله و چه در حق الناس قضاوت کند

❧ فان قال: لا بينة لي عرفه ان له احلافه فان طلبه حلفه الحاكم

اگر مدعی بگوید بی‌بینه ندارم حاکم باید به او یادآوری کند که می‌تواند مدعی علیه را قسم دهد و اگر مدعی درخواست کند مدعی علیه را قسم دهد حاکم باید او را سوگند دهد

نکته مهم

مرجع ضمیر «ه» در «عرفه» مدعی و «له» این حق برای مدعی است، «احلافه» قسم دادن منکر

❧ و لا يتبرع باحلافه و لا يستقل به الغريم من دون اذن الحاكم

برای حاکم جایز نیست که پیش خود بدون اینکه مدعی درخواست کند منکر را قسم دهد و طلبکار هم نمی‌تواند بدون اذن حاکم و مستقلا بدهکار را قسم دهد

نکته مهم

زمانی که مدعی علیه، ادعای مدعی را انکار کند

۱- اگر حاکم عالم به حق بود مطلقا می‌تواند طبق علم خودش قضاوت کند چه در حق الله و چه در حق الناس

۲- اگر حاکم عالم به حق نبود در این صورت از مدعی می‌خواهد که بی‌بینه اقامه کند اگر مدعی گفت بی‌بینه ندارم در این صورت حاکم باید یادآوری کند می‌تواند منکر را قسم دهد و اگر مدعی خواهان قسم دادن منکر شد، حاکم باید او را قسم دهد

نکته مهم

حاکم نمی‌تواند پیش خود و بدون درخواست مدعی منکر را قسم دهد و مدعی هم نمی‌تواند بدون اذن حاکم، مستقلا منکر را قسم دهد

■ عکس العمل منکر نسبت به قسم

۱- منکر قسم می خورد

❧ فان حلف سقطت الدعوى عنه و حرم مقاصته

اگر مدعی علیه به نحوی که شرعا معتبر است قسم خورد دعوا ساقط می شود تقاض کردن منکر توسط مدعی حرام است

❧ و کذا لا تسمع البينة بعده

اگر بعد از قسم خوردن منکر و ساقط شدن دعوا، مدعی بینه اقامه کند بینه از مدتی شنیده نمی شود

 نکته مهم

اگر مدعی علیه قسم خورد، ادعای مدعی ساقط می شود و در نتیجه تقاض کردن منکر توسط مدعی حرام است همچنین بعد از قسم خوردن منکر، اگر مدعی بینه اقامه کند از او پذیرفته نمی شود

۲- منکر قسم را رد می کند

❧ و ان رد اليمين حلف المدعى

اگر مدعی علیه قسم را به مدعی رد کند، مدعی باید سوگند بخورد

❧ فان امتنع سقطت دعواه

درجایی که مدعی قسم به او رد شده و او از سوگند خوردن امتناع کند دعواش ساقط می شود

 نکته مهم

اگر منکر قسم نخورد و قسم را به مدعی رد کرد در صورتی که مدعی در ادعایش قاطع می باشد باید قسم بخورد و اگر مدعی قسم نخورد ادعایش ساقط می شود

۳- خودداری منکر از قسم خوردن و رد قسم به مدعی

❧ و ان نكل ردت اليمين ايضا و قيل يقضى بنكوله و الاول اقرب

اگر منکر قسم نخورد و همچنین آن را به مدعی رد نکند اصطلاحا نکول کند در این صورت باز قسم به مدعی رد می شود بعضی گفته اند به مجرد نکول منکر بر علیه او حکم می شود اما قول اقرب همان نظر اول می باشد یعنی سوگند در صورت نکول منکر به مدعی رد می شود

 نکته مهم

اگر منکر نکول کرد یعنی نه قسم خورد و نه قسم را به مدعی رد کرد در اینجا قسم به مدعی رد می شود و اگر مدعی قسم خورد ادعایش ثابت می شود در غیر این صورت ادعایش ساقط می شود

 نکته مهم

بعضی فقها مانند شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق و پدرش و جمعی از فقها قائل هستند که به صرف نکول منکر بر علیه او حکم می شود اما بنابر نظر شهید اول، قول اول نزدیک تر به صواب می باشد

■ بیینه مدعی

و ان قال لی بیینه عرفه ان له احضارها و لیقل احضرها ان شئت

اگر مدعی گفت نزد من بیینه است حاکم به او یادآوری کند که می‌تواند بیینه را احضار کند این چنین بگوید اگر می‌خواهی بیینه را حاضر کن

و فان ذکر غیبتها خیره بین احلاف الغریم و الصبر

در صورتی که مدعی بگوید بیینه غایب هستند حاکم او را بین قسم دادن بدهکار و صبر کردن تا حاضر ساختن بیینه مخیر می‌کند

و لیس له الزامه بکفیل و لا ملازمته

مدعی حق ندارد مدعی علیه را الزام کند تا کفیل بیاورد و همچنین حق ندارد او را به ملازمت و همراه داشتن خود ملزم کند تا فرار نکند

نکته مهم

مرجع ضمیر «ه» در عبارت «لیس له» نیست برای مدعی این چنین حقی و «الزامه» الزام کردن منکر و «ملازمته» ملازمت و همراه داشتن منکر یا مدعی علیه

و ان احضرها و عرف الحاکم العدالة حکم

اگر مدعی بیینه را حاضر کرد و حاکم عدالت او را احراز کرد طبق شهادتش حکم صادر می‌کند

و ان فسق ترک و ان جهل استزکی

و اگر فسق بیینه را احراز کرد باید حکم دادن را رها کند اما اگر نسبت به حال بیینه از نظر عدالت یا فسق جهل داشت تزکیه بیینه را از مدعی طلب می‌کند

و ثم سال الخصم عن الجرح و ان استنظر امهله ثلاثة ايام

سپس حاکم از طرف مقابل دعوا یعنی مدعی علیه درباره فاسق بودن بیینه سوال می‌کند اگر مدعی علیه برای اثبات فسق از حاکم مهلت خواست حاکم سه روز به او مهلت می‌دهد

و فان لم یات بالجرح حکم علیه بعد الالتماس

اگر مدعی علیه بعد از گذشت سه روز نتوانست جرح بیاورد مبنی بر وجود فسق بیینه حاکم بعد از درخواست مدعی حکم صادر می‌کند

نکته

۱- اگر مدعی بیینه اقامه کرد و حاکم عدالت بیینه را احراز کرد، حکم صادر می‌کند

۲- اگر فسق بیینه را احراز کرد دعوا را وا می‌گذارد

۳- اگر حاکم نسبت به عدالت یا فسق بیینه جاهل باشد باید تزکیه آنها را از مدعی طلب کند

۴- سپس حاکم رو به منکر سوال می‌کند که دلیلی بر فسق بیینه داری اگر مدعی علیه فرصت خواست تا

فسق بینة را ثابت کند حاکم سه روز به او فرصت می‌دهد

۵- در صورتی که منکر برای اثبات فسق بینة مهلت نگرفته باشد و نتواند در این سه روز و یا بعد از آن،

دلیل بر فسق بر بینة بیاورد حاکم بعد از درخواست مدعی حکم را صادر می‌کند

❧ و ان ارتاب الحاکم بالشهود فرقههم و سالهم عن القضية

در جایی که حاکم نسبت به شهود شک کند که در شهادتشان اشتباه کرده‌اند حاکم باید آنها را از هم جدا کند

و از هر یک بصورت جداگانه سوال کند

❧ فان اختلف اقوالهم سقطت

اگر گفتار شهود با یک دیگر اختلاف داشت شهادتشان ساقط می‌شود

❧ و یکره ان یعنت الشهود اذا کان من اهل البصيرة بالتفریق

در صورتی که شهود از اهل بصیرت باشد به مشقت و سختی انداختن شهود کراهت دارد به این صورت که

بخواهد جداگانه از آنها سوال بپرسد

🔖 نکته

اگر حاکم به شهود شک کند و احتمال بدهد که در شهادتشان اشتباه کرده‌اند باید آنها را از هم جدا کند و از

هر یک جداگانه سوال کند و اگر شهادت شهود اختلاف داشت، شهادتشان ساقط می‌شود

🔖 نکته مهم

اگر شهود از اهل بصیرت باشند بر قاضی مکروه است که آنها را به سختی بیندازد و از هر یک جداگانه سوال

کند

■ محرمات قاضی در وقت شهادت بینة

❧ و یحرم ان یتعتع و هو ان یداخله فی الشهادة

بر قاضی حرام است شاهد را به شک و تردید بیندازد به این صورت که حاکم در شهادت شاهد مداخله کند

❧ او یتعقبه

همچنین بر قاضی حرام است که به دنبال شهادت شاهد کلامی اضافه کند

❧ او یرغبه فی الاقامة او یزهده لو توقف

همچنین بر حاکم حرام است او را تشویق به ادامه شهادت کند در جایی که شاهد مردد است و یا در صورت

تردید و توقف شاهد او را از اقامة شهادت بی میل کند

❧ و لا یقف عزم الغریم عن الاقرار الا فی حقه تعالی

حاکم نباید از تصمیم بدهکار به اقرار به حق مدعی جلوگیری کند مگر در حق الله

🔖 نکته مهم

موارد زیر بر قاضی در هنگام شهادت بینة حرام است

۱- مداخله کردن در شهادت بینة

۲- افزودن کلامی بر شهادت شاهد

۳- تشویق به ادامه شهادت و یا بی میل کردن از آن

۴- جلوگیری از اقرار به بدهکاری

■ سوم: سکوت

❧ و اما السکوت فان کان لافّة توصل الی الجواب

اگر سکوت مدعی علیه به دلیل آفتی باشد حاکم باید راهی به پاسخ او پیدا کند

❧ و ان کان عنادا حبس حتی تجیب

اما اگر پاسخ ندادن و سکوت او به دلیل عناد و لجاجت او باشد باید زندانی شود تا پاسخ گوید

❧ او یحکم علیه بالنکول بعد عرض الجواب علیه

بعد از اینکه حاکم پیشنهاد پاسخ دادن را به او عرضه کرد حکم به نکول او می شود

■ کیفیت سوگند دادن

❧ لا تتعقد الیمین الموجبة للحق او المسقطه للدعوی الا بالله تعالی

سوگندی که موجب اثبات حق مدعی و یا سوگندی که موجب ساقط شدن ادعا می شود فقط

با لفظ جلاله الله منعقد می شود

❧ مسلما کان الحالف او کافرا

چه قسم خورنده مسلمان باشد یا چه کافر

🔖 نکته مهم

سوگندی که مدعی برای اثبات حق می خورد یا سوگندی که منکر برای ساقط شدن ادعای مدعی می خورد فقط با لفظ جلاله الله و نامهای مخصوص خداوند منعقد می گردد چه قسم خورده مسلمان باشد و چه کافر

❧ ولو اضاف مع الجلالة «خالق کل شی» فی المجوسی کان حسنا

اگر حاکم در قسم خوردن مجوسی با لفظ جلاله الله جمله «خالق کل شی» را اضافه کند بهتر می باشد

❧ و لو رای الحاکم ردع الذمی بيمينهم فعل الا ان یشتمل علی محرم

اگر حاکم ببیند کافر ذمی با سوگند خوردن خودشان از دروغ گفتن منع می شود این کار را انجام دهد مگر اینکه سوگندشان مشتمل بر حرام باشد

🔖 نکته مهم

اگر حاکم ببیند که کافر ذمی به واسطه سوگند خودشان از دروغ گفتن منع می شود می تواند چنین کند یعنی

آنان را به تورات و انجیل و موسی و عیسی قسم دهد

■ استحباب تغلیظ در قسم

❧ و ینبغی التغلیظ بالقول و الزمان

مستحب است عبارات سوگند را تغلیظ کند و همچنین مستحب است از جهت گفتار و یا از جهت زمان سوگند را تغلیظ کند

📌 نکته

تغلیظ قسم از جهت زمان یعنی مثلاً قسم دادن در زمانی که احترام خاصی دارد مثل روز جمعه و یا عید و تغلیظ از جهت مکان یعنی قسم خوردن در مکان مقدسی مثل کعبه

❧ فی الحقوق كلها الا ان ينقص المال عن نصاب القطع

تغلیظ در تمام حقوق مستحب است مگر در دعوای مالی که خواسته دعوا کمتر از نصاب قطع دست دزد باشد که یک چهارم دینار می باشد در این صورت بر قسم خورنده واجب نیست که اطاعت کند

■ استحباب موعظه حاکم

❧ و یستحب للحاکم وعظ الحالف قبله

مستحب است برای حاکم که قبل از قسم، سوگند خورنده را موعظه کند

❧ و یکفی الاستحقاق و ان اجاب بالاخص

برای منکر در هنگام قسم خوردن کفایت می کند که قسم بخورد مدعی مستحق گرفتن چیزی از او نیست هرچند منکر در انکارش به عبارتی اخص از نفی استحقاق جواب داده باشد بطور مثال مدعی دادن مالی را به منکر ادعا می کند و منکر در مقام پاسخ می گوید من از تو چیزی قرض نکرده ام اما در مقام قسم خوردن به عبارتی اعم از پاسخ قسم می خورد به این صورت که تو بر من حقی نداری

📌 نکته

منکر می تواند در هنگام قسم خوردن بصورت اعم قسم بخورد و بگوید: والله تو بر من حقی نداری (اعم) اگرچه در انکارش به عبارتی اخص از اینکه تو بر من حقی نداری جواب داده باشد و بگوید: من از تو چیزی قرض نکردم، در اینجا قرض نکردن نسبت به نفی حق کردن اخص می باشد و نفی حق اعم است و شامل هر حقی می باشد

■ قسم قاطعانه

❧ و یحلف علی القطع فی فعل نفسه و ترکه و فعل غیره

قسم خورنده در هنگام سوگند باید نسبت به فعل خودش یا ترک فعل خودش و یا فعل دیگری به صورت قطعی و یقینی قسم بخورد

و علی نفی العلم فی نفی فعل غیره

ولی نسبت به نفی فعل دیگری باید بر عدم علم خود قسم بخورد به این صورت قسم بخورد که من نمی‌دانم

نکته

قسم در موارد زیر باید بصورت یقینی و قطعی باشد

۱- نسبت به فعل و عمل خود

۲- نسبت به ترک فعل خود

۳- و نسبت به فعل دیگری

نکته مهم

اما در رابطه با نفی فعل دیگری صرف قسم بر عدم آگاهی کفایت می‌کند به این صورت که شخص بگوید من نمی‌دانم

■ شاهد و قسم

و کل ما یثبت بشاهد و امرتین یثبت بشاهد و یمین

هر حقی که با یک شاهد مرد و دو زن ثابت می‌شود با شهادت یک مرد و قسم هم ثابت می‌شود

و هو کل ما کان مالاً او المقصود منه المال کالدین و القرض و الغصب

و آن حقوقی است که یا خود حق مالی باشد و یا از آنها مال قصد شود مانند دین به معنای اعم و قرض و غصب مال که تمام این حقوق خود حق مالی محسوب می‌شود

و عقود المعاوضات کالبيع و الصلح و الجنایة الموجبة للدية کالخطاء

عقود معاوضی مانند بیع و صلح و جنایت خطایی که موجب دیه می‌شود مانند قتل خطایی

و عمد الخطاء و قتل الوالد ولده و قتل الحر العبد

و یا قتل عمد شبیه به خطا و یا کشتن فرزند به دست پدر که قاتل قصاص نمی‌شود بلکه باید دیه بپردازد و همچنین کشته شدن بنده به دست انسان حر

و کسر العظام و الجائفة و المامومة

و شکستن استخوان و یا زخم جائفه که زخمی است به درون شکم برسد و یا زخم مامومة زخمی که سر را بشکافد و به پرده مغز برسد ولی آن را نشکافد

نکته مهم

اگر حقی مالی باشد یا از آن مال قصد شود به واسطه شهادت یک مرد و دو زن و یا شهادت یک مرد و قسم مدعی ثابت می‌شود و آن حقوق عبارت است از

حق مالی

- ۱- دین به معنای اعم
 - ۲- قرض که دین به معنای اخص می باشد
 - ۳- غصب مال
- و حقوقی که از آن مال قصد می شود عبارت است از اینکه
- ۱- عقود معاوضی مانند بیع و صلح
 - ۲- جنایتی که موجب دیه می شود مثل قتل فرزند توسط پدر و یا قتل عبد توسط انسان آزاد
 - ۳- زخمهایی که موجب دیه می شود مانند شکستن استخوان و یا زخمی به بدون شکم برسد و یا زخمی که سر را بشکافد و به پرده مغز برسد

نکته مهم

علت اینکه در این موارد قصاص ندارد و فقط موجب دیه می شود این است که در قصاص این گونه زخمها احتمال تلف و مرگ وجود دارد

■ مواردی که با یک شاهد و قسم ثابت نمی شود

❧ و لا یثبت عیوب النساء و لا الخلع و الطلاق و الرجعة و النسب

اگر مرد ادعا کند که زن او یکی از عیوب پنهانی زنان را دارد و بر مدعای خود یک شاهد مرد بیاورد و خودش هم قسم بخورد عیب زن ثابت نمی شود، همچنین اگر زن مدعی شود که شوهرش او را طلاق داده و یک شاهد مرد بیاورد ادعایش ثابت نمی شود و همچنین ادعای طلاق غیر خلع یعنی جنبه مالی ندارند با یک شاهد مرد و قسم ثابت نمی شود همچنین ادعای رجوع در طلاق به این صورت که زن ادعا کند که شوهرش در زمان عده طلاق رجعی به او رجوع کرده با یک شاهد مرد و قسم پذیرفته نمی شود و همچنین ادعای نسب با کسی کردن نیز با یک شاهد مرد و قسم ثابت نمی شود

❧ و الوکالة و الوصیة الیه بالشاهد و الیمین و فی النکاح قولان

همچنین ادعای وکالت و وصایت کردن نیز با یک شاهد مرد و قسم ثابت نمی شود به این صورت که شخصی ادعا کند وکیل شخص دیگری است و یا شخصی ادعا کند که وصی فلان میت است به واسطه شهادت یک مرد و قسم ثابت نمی شود

نکته مهم

مواردی که با یک شاهد و قسم ثابت نمی شود

- ۱- ادعای عیب داشتن زن
- ۲- ادعای طلاق خلع
- ۳- ادعای طلاق غیر خلع
- ۴- ادعای رجوع در طلاق

۵- ادعای نسب

۶- ادعای وکالت و وصایت

۷- ادعای نکاح

و لو كان المدعون جماعة فعلى كل واحد يمين

اگر مدعی حقی جماعتی باشند و همگی برای مدعای خود یک شاهد مرد اقامه کنند برای اثبات حق هریک از آنها باید جداگانه قسم بخورند

■ کیفیت شهادت دادن

و يشترط شهادة الشاهد اولا و تعدليه ثم حكم يثم بهما لا باحدهما

در ثبوت حق به واسطه شاهد و قسم ابتدا شرط است که شاهد شهادت دهد و عدالت او ثابت شود سپس قسم توسط مدعی خورده شود

پس از شهادت و قسم حکم براساس هر دو و نه یکی از آنها ثابت می شود

فلو رجع الشاهد غرم النصف و المدعى لو رجع غرم الجميع

اگر شاهد از شهادتش بازگردد نصف مال منکر را ضامن خواهد بود ولی اگر مدعی پس از گرفتن تمام مال از ادعای خود بازگردد تمام مال منکر را ضامن خواهد بود

نکته

اگر مدعی، جماعت و گروهی باشد و همگی بر کل حق یک شاهد مرد اقامه کرده باشند برای اثبات حق آنها باید هریک جداگانه قسم بخورد

نکته

در ثبوت حق به واسطه شاهد و قسم شرط است که ابتدا شاهد شهادت دهد و عدالت او ثابت شود سپس قسم خورده می شود و براساس مجموع شهادت و قسم حکم صادر می شود

نکته

اگر شاهد از شهادتش رجوع کند نصف مال منکر را ضامن است ولی اگر مدعی بعد از گرفتن تمام مال از ادعای خود بازگردد ضامن تمام مال منکر می باشد

■ صدور حکم غیابی

و يقتضى على الغائب عن مجلس القضاء

حکم کردن بر غایبی که از مجلس قضاوت غایب است جایز می باشد

ضمیمه کردن قسم به بینة

و تجب اليمين مع البينة على بقاء الحق

در صورتی که مدعی بر علیه غایبی طرح دعوا کند و بعد از اقامه بینه، برای بقا حق بر عهده منکر نیز قسم هم باید بخورد

❧ و کذا تجب فی الشهادة علی المیت و الطفل او المجنون

همچنین در جایی که مدعی بر علیه میت یا طفل و یا دیوانه اقامه بینه کرده باشد سوگند نیز واجب می شود

نکته

- ۱- اگر شخصی بر علیه غایبی طرح دعوا کرده باشد علاوه بر اقامه بینه باید بر بقا حق بر عهده منکر نیز قسم بخورد
- ۲- اگر شخصی بر علیه میت یا دیوانه و یا مجنون طرح دعوا کرده باشد و بینه اقامه کرده باشد قسم نیز واجب می باشد

■ تعارض ادعاها در اموال

حالت اول: مال در تصرف طرفین دعوا و هریک مدعی تمام مال باشد

❧ لو تداعیا ما فی ابديهما حلفا واقتسما

اگر دو نفر آنچه که در تصرف هر دو آنها باشد مدعی باشند باید هر کدام بر نفی استحقاق دیگری سوگند بخورد و مال را بطور مساوی میان خود قسمت کنند

❧ و کذا ان اقاما بینه و یقضی لکل منهما بما فی ید صاحبه

همچنین اگر هر دو بینه اقامه کنند مال را میان خود قسمت می کنند و حکم می شود مالی که در تصرف هر یک از آنها است به دیگری تعلق دارد، این حکم بنابر نظری است که می گوید بینه خارج بر بینه داخل مقدم است منظور از بینه خارج کسی است که بر مال تصرف ندارد و منظور از بینه داخل کسی است که بر مال تصرف دارد و بنابر این نظر تفاوتی ندارد بینه که از جهت تعداد و عدالت برابر باشند یا نه

حالت دوم: مال از تصرف هر دو طرف دعوا خارج باشد

❧ و لو خرجا

اگر عین مورد نزاع از تصرف هر دو خارج باشد صاحب ید کسی خواهد بود که شخص سوم که مال در دست اوست او را تصدیق کند به شرط آنکه صاحب ید بر نفی استحقاق طرف مقابلش قسم بخورد و تصدیق کننده یعنی شخص سوم باید برای طرف دیگر قسم بخورد.

اگر تصدیق کننده از قسم خوردن خودداری کرد طرف دیگر دعوا قسم می خورد و در نتیجه تصدیق کننده باید قیمت عین را به عنوان خسارت به وی بپردازد و اگر تصدیق کننده هر دو را تصدیق کرد و بعد از اینکه هر دو بر نفی استحقاق طرف دیگر قسم خوردند یا هر دو از قسم خوردن امتناع کردند عین میان هر دو بصورت مساوی تقسیم می شود.